

معرفی کتاب «سعید نفیسی به هشت روایت»

شناخت نفیسی به یاری جستار

رادمنش اگر بخواهیم فهرستی از پرخوان ترین و پرکارترین و تأثیرگذارترین نویسندگان و پژوهندگان و روشنفکران ایرانی تهیه کنیم، سعید نفیسی-بی شک- جایی در رده های بالا قرار می گیرد. آن عکس معروف، که در آن او در محاصره انبوه کتاب تا سقف و -درظاهر- چیده شده درذهایت بی نظم ونظامی قرار دارد، سندی است از پرخوانی اش. و ۲۵۰ کتاب و هزار مقاله باقی مانده از او سند پرکاری اش. البته شهادت های دست اول بسیاری نیز در تأیید این دو ویژگی و اثرگذاری اش در دست است.

گفتن از اهمیت و تأثیرگذاری سعید نفیسی تکراری است و خالی از تازگی، اما، اگر گفتن از او صرفا حای تعریف و برشمردن خصائل و خدمات او نباشد و نگاهی باشد به گوشه هایی کمتر دیده شده از زندگی و کار و اندیشه او، و درقالب روایت و جستار درآید، می تواند خواندنی باشد. «سعید نفیسی به هشت روایت» اثری ازاین دست است، همان طوره که از نامش پیداست.

این کتاب جستارهایی از پیمان طالبی درباره سعید نفیسی است. او پیش از این هم کتابی ازهمین دست نوشته و منتشر کرده بود با عنوان «پنج پرتره» که در آن، درپنج جستار، به پنج شخصیت شاخص واثرگذار در فرهنگ و هنر ایران معاصر پرداخته بود. عبارت از ایرج افشار، علی دشتی، بیژن الهی، فهیمه اکبر، ولی الی امیراجمند. طالبی، در مقدمه اش بر کتاب «سعید نفیسی به هشت روایت»، درباره دغدغه اش برای نوشتن از چنین شخصیت هایی نوشته است: «چند سالی می شود که با همه وجود این دغدغه را داشته ام که برخی از چهره های مهم تاریخ و فرهنگ ایران را از میان غبارهایی که بر چهره شان نشسته بیرون بیاورم. [...] دنیای عجیب و غریبی که اسمش را گذشته می گذاریم سرشار از این آدم هاست.»

او اما سعید نفیسی را در آن کتاب جای نداد و سهم ویژه ای برایش در نظر گرفت: «زمان نوشتن آن کتاب، شخصیت دیگری هم بود که بسیاریه اوعلاقه داشتم واطلاعات زیادی هم از زندگی اش جمع اوری کرده بودم، اما میزان اطلاعاتم درمورد او بیشتر از شخصیت های پنج پرتره بود و احساس کردم با جستاری سی-چهل صفحه ای حق مطلب ادا نمی شود؛ این شد که چند سال بعد، که حالا باشد، تصمیم گرفتم روایت زندگی آن شخص را در کتابی جداگانه بنویسم؛ او سعید نفیسی است.»

اما همان طوره که گفته شد، خودنویسندهنیز در مقدمه اش اشاره کرده، این کتاب نه زندگی نامه است، نه مدح نامه، اما به مدد آن می توان به تصویری باظرافت ازنفیسی رسیدکه متفاوت است با آنچه از کتاب های زندگی نامه ای یا پاد نامه های موقر و مرسوم حاصل می شود. در بخشی از نوشته پشت جلد کتاب آمده است: «این کتاب زندگی نامه به معنای مرسوم آن نیست و مؤلفش عمدا نخواسته زندگی نامه بنویسد. سوزه های جستارها، بیکریندی، زبان و شیوه روایت به گونه ای انتخاب شده تا خواننده [...] با نزدیک ترین و ملموس ترین تصویر ممکن از سعید نفیسی مواجه شود. مؤلف، با بررسی بالغ بر سیصد منبع، اطلاعات این کتاب را گردآورده، علاوه بر این، برای بررسی برخی جزئیات ناگفته در زندگی نفیسی، به بازماندگان او نیز مراجعه کرده و اسناد خانوادگی بسیاری را از نظر گذرانده است. فصل های مختلف این کتاب با تصاویری نیز همراه شده که بسیاری از آن ها نخستین بار است در تاریخ مکتوب ما منتشر می شود.»

«سعید نفیسی به هشت روایت»، نوشته پیمان طالبی، نشر ققنوس، ۲۰۰ صفحه، ۱۸۰ هزار تومان.

درباره کتاب «باز شناختن غریبه»، نوشته ایرابلا حماد

چند فلسطینی باید بمیرند؟

«چند فلسطینی باید بمیرند تا جهان انسان بودن آن ها را ببیند؟ آیا این ادراک، حتی اگر به همدلی بینجامد، برای پایان جافعه کافی است؟»

ایزابلا حماد، در سپتامبر سال ۲۰۲۳، در سخنرانی مراسم یادبود ادوارد سعید، این پرسش ها را برای دانشجویان دانشگاه کلمبیا مطرح کرد، سخنرانی ای که فقط چند روز قبل از حمله ۷ اکتبر و شروع تهاجم اسرائیل انجام می شد. حملات همه جانبه اسرائیل به غزه بیشتر از یک سال طول کشید و به قتل بیش از چهل هزار فلسطینی و آوارگی ده ها هزار نفر انجامید. بهانه اسرائیل برای شروع این جنگ آزاد کردن گروگان های حماس بود، ولی تهاجم عملا به نسل کشی و پاک سازی قومی تبدیل شد. حماد، در سخنرانی اش تلاش کرده بود با دپگاه انتقادی سعید به مسئله فلسطین بپردازد و خوانشی نو از روایت این سرزمین ارائه دهد. تلاقی این یادبود با جنایت اسرائیل اما باعث شد صحبت های حماد مفهومی فراتر پیدا کند و بنیان های اخلاقی انسان را نشانه رود. کتاب «باز شناختن غریبه» متن همین سخنرانی است که بعد تر منتشر شد.

ایزابلا حماد، در کتاب «باز شناختن غریبه»، از لحظه «باز شناختن» می گوید، از لحظه آشکار شدن چیزی که مدت ها پنهان بوده، توام با این ادراک که شاید در عمق وجودمان همیشه حقیقت ما چرا می دانسته ایم، او این اصطلاح را از درام های یونانی وام می گیرد که با آن اشاره به لحظه ای داشتند که پپیش نمایشی اتفاق می افتاد و هویت ها و رازها افشا می شد. به تعبیر حماد، قصه فلسطین حالا در لحظه باز شناختن یا «لحظه آهان» است. پرده پیش چشم ناظر بیرونی -و مشخصا ناظر غربی یا دلبسته به غرب- کمی کنار رفته و شکافی در پد نه آن نظام اوهام توجیه کننده اشغال و ظلم و سرکوب ظاهر شده است. از نظر تاریخی، چنین لحظه هایی نادرند، و البته امیدبخش. اما برای ما کنار رفتن نقاب با مسئله دیگری نیز همراه است، چیزی که می شود آن را «مسئله همدلی» نامید.

حماد یاد آوری می کند که ادراک ناظر غربی، گرچه ممکن است او را به همدلی برانگیزد، ولی مشکل آفرین است، چون تکلیفی بر دوش فلسطینی ها می گذارد؛ حالا از فلسطینی ها انتظار می رود روایتی به مخاطب غربی عرضه کنند که حقانیت فلسطین را ثابت کند. و مسئله اینجاست که همدلی ناظر غربی معمولا در قاب منافع شخصی غربی ها می نشیند که گاهی، نه تنها چیزی را عوض نمی کند، بلکه خود امتداد خشونت استعماری می شود. حماد، در کتاب «باز شناختن غریبه»، ارزش شناختی و اخلاقی این شکل از همدلی را نفی می کند و به صراحت می گوید که چنین موضعی «شاید نقطه شروع باشد، اما نقطه پایان نیست».

با این حساب، چگونه می شود پس از باز شناختن غریبه و درک «آشنا» بودنش در دام آن همدلی بی حاصل نیفتاد. به همدردی های زبانی یوچ بسنده نکرد و قصه را واقعا پیش تر برد؟ حماد از همه ما می خواهد روایت فلسطین را با فکر کردن به این مسئله آغاز کنیم. «باز شناختن غریبه، خواندن فلسطین از میانه پیرنگ»، نوشته ایرابلا حماد، ترجمه الهام شوشتری زاده، نشر اطراف، ۸۸ صفحه، ۱۲۳ هزار تومان.

منبع: وبگاه نشر

شماره ۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

✱ بخورد و بر او آفرین کرد سخت مزه یافت^[۱] و خواندش ورا نیک بخت ✱ چنین گفت ابلیس نیرنگ ساز که جاویدی ز شاد و گردن فراز^[۱]

✱ که فردات از آن گونه سازم خورش^[۱] ✱ کز او آیدت سر به سر^[۱] پرورش^[۱] ✱ برفت و همه شب سیکالیش^[۱] گرفت^[۱] که فردا ز خوردن^[۱] چه سازم شگفت

۱- مزه یافت: طعم را دریافت، لذت برد. ۲- گردن فراز: سر بلند، شریف. ممکن است «گردن فراز» یک جمله باشد در معنای «گردن بکش». ۳- خورش: غذا. ۴- سر به سر: سراسر، یکسر. ۵، به کلی. ۵- پرورش: پروردگی. ۶- سگالیش: اندیشیدن. ۷- گرفت: پیش گرفت، پیشه کرد. ۸- خوردن: خوردنی. ۹- گنبد لاژورد: گنبد لاچوردی، آسمان گرد (به پندار پیشینیان) که به رنگ سنگ لاچورد است. ۱۰- برآورد: به سوی بالا کشید، به بلندی رساند. ۱۱- یاقوت زرد: خورشید، که به سنگ یاقوت زرد می ماند. ۱۲- فردا که آسمان خورشید را به بلندی رساند و نشان داد (فردا که خورشید در آسمان سر زد و نمایان گردید).

در عرضه و معرفی هنر انقلاب اسلامی، به چه راههایی می شود رفت؟

سیاست در خدمت فرهنگ

علیرضا حیدری

روز «هنر انقلاب اسلامی» را روز شهادت سیدمرتضی آوینی انتخاب کرده اند. خیلی هم

بی مناسبت نیست؛

همان «روایت فتح» به عنوان دستاورد هنری شهید آوینی کافی است؛ کافی است، از این منظر که کاری ماندگار بود و ویژه و خاص ذوق و خلاقیت خود او. روشن تر بگویم؛ اگر آوینی همنشین هنر شد تا دفاع مقدس را در آن بازتاب دهد، به خوبی از پس آن برآمد. کاری را دست گرفت و شیوه ای را انتخاب کرد که نتیجه اش کارنامه ای درخور در حوزه سینمای دفاع مقدس شد. مستندسازی او، جدای از اینکه به خلق آثاری ماندگار منجر شد، سرمشق شد برای خیلی ها که در این میدان قدم نهاده بودند.

سخن من در این یادداشت این نیست و فقط خواستم یاد کرده باشم از آن سید اهل هنر. غرض از این یادداشت پرداختن به این پرسش است که آیا، در این نزدیک به نیم قرن تاریخ انقلاب اسلامی، در نسبت میان «هنر» و «انقلاب اسلامی» دستاوردهای قابل اعتنایی داشته ایم که بتوان از آن دفاع کرد، و مهم تر اینکه آیا هنر توانسته است در معرفی انقلاب اسلامی به جهان موفق باشد. سرزمینی که مهد هنر و ادبیات است و جهان آن را با شاعران و هنرمندان نام آورش می شناسد.

● هنر انقلاب اسلامی و وزارت امور خارجه

شاید نگاه ما در این موضوع نخست به سمت وزارت خارجه باشد؛ دلیل آن هم این است که درواقع سفارتخانه های ما در جهان ایران را نمایندگی می کنند و چهره رودروی ایران با جهان هستند. تاریخ فرهنگی ایران دلیل روشنی است بر اینکه سفیران ما، بیش از هرچیز، باید از رهگذر فرهنگ و هنر کنش سیاسی داشته باشند، و -به تعبیری- «دیپلماسی فرهنگی» در پیشانی سیاست ها قرار گیرد. تردیدی نیست که اولین نیاز چنین راهبردی انتخاب سفیری است که پیشینه ای فرهنگی داشته باشد. اما واقعیت خلاف این دیدگاه را نشان می دهد، و متأسفانه بیشتر سفیران ما با معیارهای دیگری انتخاب می شوند. البته این ضعف را با انتخاب رایزن های فرهنگی می توان تا حدودی جبران کرد که متأسفانه در این میدان هم به انگشت شمارانی می رسمیم که نتوانسته اند پیام رسانان فرهنگی و هنری خوبی باشند.

اگر بخواهیم از این انگشت شمار مصداق ها مثال بیاوریم، باید از علیرضا قزوه نام ببریم که از ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹ وابسته فرهنگی ایران در تاجیکستان بود و از سال ۸۶ به بعد هم چند سالی وابسته فرهنگی

شعر و شاعری در کلام سیدمرتضی آوینی

راز جُز در رمز نمی نشیند

محبی

به حافظ زیاد ارجاع می داد. از مصرع ها و ابیاتش، بارها و بارها توی سخن ها و مقالاتش استفاده کرده است. با کلمه و با کلماتش دمحور بود؛ «بس بگشتم که ببرسم سبب درد فراق/ مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود»

در «بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل/ توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد؟»، معتقد بود همه شاعران «لسان الغیب» هستند و این میان حافظ به چنین لقبی مفتخر شده چون این صفت در او به کمال رسیده است. نه به خاطر اینکه دیگرشعرا از این ویژگی بهره ای ندارند و با عالم غیب غریب اند و بیگانه. اشعار او را «آشنای دیرینه آدم» می دانست و می گفت: «سال هاست که مردمان به شراب مردافکن غزل او سجاده رنگین می دارند و بدن تفال می زنند، و لکن، اگر از آنان بازپرسی که این رند خراباتی و قلندر خانه به دوش چه می گوید، زبان درمی کشند، یعنی که سخن او

بازخوانی

زبان بی زبانی است؛ و از همین روی همگان هم زبان او ی اند.» او همین زبان درکشیدن را جایی می دانست که دقیقاً شعر حافظ گویایی می گیرد و نشان می دهد که کار خود را درست انجام داده است.

مرتضی آوینی خودش هم می نوشت و می سرود؛ درواقع، پیش از انقلاب، بیشتر از فعالیت هایی چون فیلم سازی، دل مشغول ادبیات بود، «بالینکه کتاب یا مقاله ای به چاپ نرسانده بود. بعد از انقلاب اما رونه ای دیگر را با ادبیات در پیش گرفت. تصمیم گرفت خود را از میان همه آن کلمه ها و جمله ها بیرون بکشد و ادبیات را از حدیث نفس جدا کند؛ «با شروع انقلاب، حقی ر تمام نوشته های خویش را، اعم از تراوشات فلسفی، داستان های کوتاه، اشعار و... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که 'حدیث نفس' باشد ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاوردم.» اما چرا؟ چون براین باور شد که هنر حدیث نفس شده است و آنچه هنرمندان می گویند واگویه های خودمحورانه ای است که نشان می دهد همچنان

● هنر انقلاب اسلامی و میراث فرهنگی اگر بخواهیم از زاویه دیگری نسبت هنر و انقلاب اسلامی ایران را با جهان بیان کنیم، باید بازمهم از همان بستر وزارت خارجه باشد، اما با نشان کردن

وزارتخانه های فرهنگی و طرح این پرسش که ایران در این دوران انقلاب اسلامی چقدر موفق شده است میراث فرهنگی، تاریخی، ادبی و هنری ایران را به جهان بشناساند. اصلا، چقدر توانسته ایم از ربایش مفاخر فرهنگی و میراث معنوی جلوگیری کنیم؟ بی گمان، اگر وزارت خارجه و دیگر وزارتخانه های مرتبط به شایستگی کار می کردند، امروز شاهد نبودیم که مولانا را ترکیه، نظامی را آذربایجان و بیرونی ها و ابن سیناهایمان را کشورهای عربی

ابن سیناهایمان را کشورهای عربی

فارسی نویسی قوت گرفت و احیا شد، از لطایط فرهنگی بین فرهیختگان دو ملت ایران و هند به حداکثر رسید. ادبیات معاصر ایران و به ویژه ادبیات دوران انقلاب اسلامی به هند معرفی شد، و تعداد قابل توجهی از آثار تحقیقی معطل مانده ایران شناسان هندی منتشر شدند.»

چنان که این استادان گفته اند، در دوران رایزنی قزوه ادبیات دوران انقلاب اسلامی به هند معرفی شد؛ و این یعنی تعریف درست و دقیق از نسبت هنر و انقلاب اسلامی. همچنین، علی موسوی گرمارودی نمونه دیگری است که چند سال رایزن فرهنگی ایران در تاجیکستان بود و منشأ خدمات ارزنده و مفیدی شد برای ترویج و تبیین زبان و خط فارسی و انتشار یک مجله ادبی در این کشور.

که نتوانسته ایم از رهگذر هنر مفاخرمان را به جهان بشناسانیم.

تعداد نمایشگاه های فرهنگی ما در جهان (که اتفاقاً در هنگام برپایی بسیار مورد توجه جهانیان قرار گرفته است)، بسیار کمتر از شایستگی های فرهنگی و تاریخی ماست. باور کنیم که ما نتوانسته ایم از هنر انقلاب اسلامی برای معرفی ایران و تاریخ فرهنگ آن، و انقلاب اسلامی استفاده کنیم، درحالی که هرجا این اتفاق افتاده است نتیجه مثبت آن را دیده ایم. در حوزه ادبیات دفاع مقدس آثاری چون «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» (احمد دهقان)، «شطرنج با ماشین قیامت» (حبیب احمدزاده) و «فال خون» (داوود غفارزادگان) به زبان انگلیسی ترجمه شده است. برخی از ناشران هم، به ویژه در حوزه ادبیات داستانی و ادبیات کهن، آثاری ترجمه و منتشر کرده اند. اما به نظر می رسد در پشت این اتفاقات یک رویکرد راهبردی فرهنگی قوی نیست و آنچه اتفاق می افتد بیشتر جزیره ای و غیردولتی است.

● هنر انقلاب اسلامی و جشنواره های هنری از زاویه ای دیگر اگر بخواهیم به هنر انقلاب اسلامی و بازتاب آن در جهان نظری ببندازیم، می توان به جشنواره ها و نمایشگاه های فرهنگی و ادبی و سینمایی نگاه کرد. جدای از سیاست سیاه نمایی در برخی جشنواره ها، موفقیت آفرینش های هنری در دوران انقلاب اسلامی-که تا مرحله دریافت جایزه اسکار هم پیش رفته است- نشان از پویایی و قوت هنر ایرانی دارد. آنچه واقعیت بیرونی نشان می دهد این است که ایران از پدیده ارزشمند «هنر»-که از قضا در آن صاحب ادعاست- نتوانسته است چنان که شایسته و بایسته است برای معرفی تاریخ ایران و انقلاب اسلامی بهره گیرد. در این میان وزارت خارجه که در پیشانی ماجرا قرار دارد درگماشتن سفیران تراز فرهنگی ایران بزرگ کوتاهی کرده است، و وزارتخانه های فرهنگی هم سهم ناچیزی داشته اند.

جام و دستی شیشه دیزم/ اگر تو بی گاهی رو ملک شو/ مواز حوا و آدم ریشه دیم.'» در یکی از مقالاتش، درباره همین مقوله شعر و شاعری می نویسد: «شاعر از محارم راز است؛ گوش در ملکوت دارد و دهان در عالم ملک، و آنچه را که از ملکوت می شنود باز می گوید. شاعران یا همنشین شاهدان تنگ دهان و باریک میان در فراموش خانه های عوالم وهم، و باز جایی دیگر می گوید: «شعر نیز- اگر شعر باشد- ذوئطون است و از مصادیق کلام طیب: '... اصلها ثابت و قرعها فی السماء'. شعر آینه راز است، و محارم راز می دانند که راز در بیان نمی آید؛ اشارتی و دیگر هیچ، و همین اشارت نیز به زبان رمز است. زبان شعر زبان رمز است، چرا که راز جز در رمز نمی نشیند. اهل حقیقت مقیمان کوی میخانه اند، و شعر جرعه ای است از آن شراب روحانی که بر خاک افشانده اند؛ 'تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است/ گفتم کتابتی و مکرر نمی کنم/ هرگز نمی شود ز سر خود خبر مرا/ تا در میان میکده سر بر نمی کنم.'»

